

بخار، دیوان، تصحیح دکتر ضیاء الدین، سجادی،
ص ۲۳۳.

۱۰- همان، ص ۴۴.

۱۱- نهج البلاغه، همان، خطبه ۱.

۱۲- همان، خطبه ۳.

۱۳- همان، خطبه ۲۵.

۱۴- همان.

۱۵- همان، خطبه ۳۳.

۱۶- همان، خطبه ۳۵.

۱۷- همان، خطبه ۱۶۲.

۱۸- همان نامه ۲۸.

۱۹- همان.

۲۰- همان.

۲۱- همان، نامه ۳۶.

۲۲- همان، نامه ۳۶.

۲۳- همان، نامه ۴۵.

۲۴- نهج البلاغه، همان، نامه ۶۴.

منابع و مأخذ

۱- آیتی، عبدالمحمد (مترجم)، معلقات سبع،

چاپ سوم ۱۳۷۱، تهران، سروش. گاه علوم انسانی و مطالعات

۲- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی

بخار، دیوان، تصحیح دکتر ضیاء الدین سجادی،

چاپ پنجم ۱۳۷۴، تهران، زوار.

۳- سپهری، سهراب، هشت کتاب، چاپ بیست

و دوم ۱۳۷۸، تهران، طهوری.

۴- علی بن ابی طالب (ع)، دیوان، ترجمه مصطفی

زمانی، چاپ اول ۱۳۷۴، نصایح.

۵- رضی، سید شریف، نهج البلاغه، ترجمه دکتر

سید جعفر شهیدی، چاپ اول، تهران

۱۳۶۸، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب

اسلامی.

نهج البلاغه
ج ۱۰

۲۴ شماره ۱۳ و ۱۴

بازتاب علوم
در باره سکوت
در مسون لردی عرفا

دکتر جلیل امیریور
استادیار دانشگاه آزاد اسلامی

چکیده

در باره گفتار و سکوت، شعرا و نویسندگان، سخنهای بسیاری گفته‌اند. این مقاله، درصدد بررسی بازتاب کلام حضرت علی (ع) درباره گفتار و سکوت در پاره‌ای از آثار عرفانی - ادبی، از جمله کشف‌المحجوب هجویری، تذکرة الاولیاء عطار، بوستان سعدی، مثنوی مولوی، مصباح‌الهدایة و مفتاح‌الکفایة عزالدین محمود کاشانی. کلیدواژه‌ها: امام علی (ع)، گفتار، سکوت، نطق، خاموشی.

هجویری در کشف‌المحجوب، در صفحات متعددی، از جمله صفحات: ۴۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۰۴، ۲۳۸، ۲۶۴، ۴۳۲، ۴۴۴، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۵۱۴، درباره سکوت و نطق سخن گفته و اقوال مشایخ را در این باره ذکر کرده است. در صفحه ۴۱، از قول ذوالنون مصری چنین می‌نویسد:

«ذوالنون مصری - رَحْمَةُ اللَّهِ - گوید: صوفی آن بود که چون بگوید، بیان نطقش حقایق حال وی بود؛ یعنی چیزی نگوید که او آن نباشد؛ و چون خاموش باشد، معاملتش معبر حال وی باشد و به قطع علائق حال وی ناطق شود؛ یعنی گفتارش همه بر اصل صحیح باشد و کردارش جمله تجرید صرف؛ چون می‌گوید، قولش همه حق بود و چون خاموش باشد، فعلش همه فقر»^(۱).

این سخنان، مفهوم کلامی از مولای متقیان

را در بردارد که می‌فرماید:

«وَمَنْ عَلِمَ أَنَّ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَعْنِيهِ: و آنکه دانست گفتارش از کردارش به حساب آید، جز در آنچه به کار اوست، زیان نگشاید.»^(۲)

و نیز همین مضمون را از بیان حمدون قصار ذکر می‌کند، که پس از علو رتبش، بزرگان نیشابور از وی می‌خواهند بر منبر شود، ولی با امتناع او مواجه می‌شوند و توجیه‌اش را چنین می‌شنوند:

«گفت: مرا سخن گفتن روا نیست. گفتند:

چرا؟ گفت: از آنک دل من اندر دنیا و جاه آن بسته‌ست. سخن من فایده ندهد و اندر دلها اثر نکند؛ و سخن گفتنی کی اندر دلها مؤثر نباشد، استخفاف کردن بود بر علم و استهزا کردن بر شریعت. و سخن گفتن آن کس را مسلم باشد که به خاموشی وی دین را خلل باشد؛ چون بگوید، خلل برخیزد. از وی پرسیدند: چرا سخن سلف نافع‌تر است مر دلها را از سخن ما؟ گفت از آنچه ایشان سخن مر عز اسلام و نجات تنها و رضاء خداوند تعالی را گفتند، و ما عز نفس و طلب دنیا و قبول خلق را گوئیم...»^(۳)

این عبارت، ضمن توجه به روایت یادشده، مشمول سخن ذیل از حضرت علی - علیه‌السلام - است که می‌فرماید:

«كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَحَقُّ فِي اللَّهِ... وَ كَانَ أَكْثَرُ ذَهْرِهِ صَامِتًا: برادری داشتم که بیشتر روزهایش را خاموش می‌ماند.»^(۴)

هجویری از چنین سخنانی بسیار می‌آورد و

فواید سکوت را بیان می‌دارد، و اصولاً سکوت را بر نطق ترجیح می‌دهد و می‌گوید:

«پس سکوت را درجه برتر از نطق بود؛ از آنج سکوت علامت مشاهدت بود و نطق نشان طلب؛ و بسیار فرق باشد میان شهادت بر چیزی و میان مشاهدت چیزی. و از آن بود که پیغمبر - صلّم - اندر درجه قرب و محلّ اعلی که حق - تعالی - وی را بدان مخصوص گردانیده بود، «لا أُحْصِي ثَنَاءَ عَلَيْكَ» گفت؛ یعنی من ثناء تو را احصا نتوانم کرد. از آنج اندر مشاهدت بود و مشاهدت اندر درجه دوستی، یگانگی بود و اندر یگانگی، عبارت بیگانگی.» (۵)

این سخن، معنی چندین کلام از مولای متقیان را در بردارد:

الف: «مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَ. آن که پر گوید، یاوه سراسر است.» (۶)

ب: «إِذَا تَمَّ الْعُقْلُ نَقَضَ الْكَلَامُ. چون خرد کمال گیرد، گفتار نقصان پذیرد.» (۷)
و نیز هجویری گوید:

«کی روزی ای بکر شبلی - رض - در کرخ بغداد می‌رفت. یکی را دید از مدعیان که می‌گفت: «سکوتکي خَيْرٌ مِنَ الْكَلَامِ. خاموشی تو بهتر از گفتار تو؛ از آنج گفتار تو لغو است و خاموشی تو هزل. گفتار من بهتر از خاموشی من؛ از آنج سکوت من حلم است و کلام من علم... و من که علی بن عثمان الجلابی ام، می‌گویم: کلامها بر دو گونه باشد و سکوتها بر دو گونه؛ کلام، یکی حق بود و یکی باطل، و سکوت، یکی حصول مقصود و آن دیگر غفلت. هر کسی

را گریبان خود باید گرفت اندر حال نطق و سکوت؛ اگر کلامش بحق بود، گفتارش بهتر از خاموشی و اگر باطل بود، خاموشی بهتر از گفتار.» (۸)

این سخنان، شرح و تفسیر جملاتی از مولای موحدان است که فرموده:

«لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ: آنجا که گفتن باید، خاموشی نشاید، و آنجا که ندانند، به که خاموش ماند.» (۹)

در تذکرة الاولیای عطار، در صفحات زیادی، از سکوت و نطق سخن رفته؛ از جمله صفحات ۱۵۰، ۱۶۶، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۹،

۲۸۲، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۶۶، ۳۷۱، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۸۰، ۵۳۶، ۵۴۱، ۵۶۹، ۶۱۲،

۶۸۳، ۷۰۴، ۷۲۱، ۷۳۸، ۷۳۹ در بردارنده مضامین بسیاری از اقوال مشایخ درباره گفتن و نگفتن هستند، که برخی از آنها تکرار و توضیح سخنان هجویری در کشف المحجوب است و

پاره‌ای دیگر، نوشته‌های خود عطار از دیگر منابع وی به نقل از ذوالنون مصری می‌گوید:

«صوفی آن بود که چون بگوید، نطقش همه بیان حقایق حال وی بود؛ یعنی چیزی نگوید که او آن نباشد؛ و چون خاموش باشد، معاملتش معبر احوال وی بُد و به قطع علائق حال او ناطق بود.» (۱۰)

و:

«عیسی بسطامی می‌گوید: «سیزده سال با شیخ [بایزید بسطامی] صحبت داشتم. از وی سخن نشنیدم و عادتش آن بودی که سر بر زانو

نهادی. (۱۱)

«آرزوی دنیا را ترک گیر، تا از غم راحت

یابی؛ و زبان را نگه دار، تا از عذر خواستن

برهی.»

و با مدنظر قرار دادن قول ابو عثمان حیری

می‌گوید:

«اصل ما در این طریقت، خاموشی است و

بسنده کردن به علم خدای - تعالی -» (۱۷)

از زبان ممشاد دینوری می‌آورد که:

«حکما که حکمت یافتند، به خاموشی یافتند

و تفکر.» (۱۸)

و باز همین مضمون را از قول خرقانی

به صورت زیر بیان می‌کند:

«عافیت را طلب کردم، در تنهایی یافتم، و

سلامت در خاموشی.» (۱۹)

و باز از قول همو گوید:

«بسیار بگریید و کم خندید و بسیار خاموش

باشید و کم گوید...» (۲۰)

همه یازده مورد فوق که دعوت به خاموشی

می‌کند، تقریباً شرح و تفسیر سخنان مولای

مقیان است که فرموده:

الف: «وَبَقِيَ رِجَالٌ غَضَّ أَبْصَارَهُمْ ذِكْرُ

المرجعِ وَأَزَاقَ دَمَوِعَهُمْ خَوْفَ الْمُحْشَرِ بَيْنَ شَرِيدِ

نَادٍ وَ خَائِفِ مَقْمُوعٍ وَ سَالِكِ مَكْعُومٍ: اما

مردمانی دیگرند که یاد قیامت دیده‌هاشان را

فروخوابانیده و بیم رستاخیز سرشکشان را روان

گردانیده؛ یا از مردم گریزانند و یا مقهور و ترسان

و یا خاموش و دهان بسته.» (۲۱)

ب: «وَ تَلْفِيكَ مَا قَرَطَ مِنْ صَمْتِكَ أَيْسَرُ

مِنْ إِدْرَاكَ مَا فَاتَتْ مِنْ مَنْطِقِكَ. و جبران آنچه

که مصداق بارز کلام مولاست که فرمود:

«كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ... وَ كَانَ إِذَا غَلِبَ

عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يَغْلِبْ عَلَى السُّكُوتِ: در گذشته

مرا برادری بود که در راه خدا برادری‌ام

می‌نمود،... و اگر در گفتار بر او پیروز می‌شدند،

در خاموشی مغلوب نمی‌گردید.» (۱۲)

و به نقل از بایزید می‌گوید:

«به از نیاز، صیدی ندیدم و به از عجز، چیزی

ندیدم و روشن‌تر از خاموشی، چراغی

ندیدم.» (۱۳)

و به نقل از سفیان ثوری می‌نویسد:

«این روزگاری است که خاموش باشی و

گوشه‌گیری؛ زمان السکوت و لزوم البیوت.» (۱۴)

و با استناد به سخن معروف کرخی می‌گوید:

«چون حق - تعالی - بنده را خیری خواسته

است، در عمل خیر بر وی گشاید و در سخن بر

وی ببندد. سخن گفتن مرد در چیزی که به کار

نیاید، علامت خذلان است. و چون به کسی

شری خواهد، بر عکس این بود.» (۱۵)

و با توجه به بیان ابو حفص حداد بیان

می‌کند:

«اگر سخنگوی آفت سخن بداند، هر چند

تواند، خاموش باشد، اگر چه به عمر نوح بود. و

خاموش اگر راحت خاموشی بیابد، از خدای -

تعالی - درخواهد تا دو چندان عمر نوح دهدش

تا سخن نگوید.» (۱۶)

و با عنایت به سخن منصور عمّار چنین

می‌نویسد:

بازتاب
کلام علی (ع)
در باره سکوت

شماره ۱۳ و ۱۴

به نگفتن به دست نیاوردی، آسان تر، تا تدارک آنچه به گفتن از دست داده‌ای.» (۲۲)

ج: «إِذَا نَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامَ. چون خرد کمال گیرد، گفتار نقصان پذیرد.» (۲۳)

و پاره‌ای از سخنان اقتباس از کلام مولاست؛ مثلاً وقتی منصور عمار می‌گوید: «و زبان را نگه دار تا از عذر خواستن برهی»، آیا عنایت به این سخنان حضرت علی نیست؟:

«وَمَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطْوُهُ؛ هر کس زیاد گو باشد، خطا کاری اش بسیار است.»

و در عباراتی دیگر به نقل از ابوبکر و زاق می‌گوید:

«أَوَّلُ نِشَانِ حِكْمَتِ، خَامُوشِي اسْتِ وَ سَخْنِ گفتن به قدر حاجت» و گفت: «خاموشی عارف، نافع تر بود و کلام او خوش تر». این عبارات یادآور روایت ذیل است:

«لَا خَيْرَ فِي الصُّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ الْقَوْلِ عَنِ الْجَهْلِ.» که ترجمه اش پیش تر درج شد.

سعدی در موارد فراوانی از بوستان - از جمله در صفحات ۲۶۶، ۲۸۰، ۲۹۵، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۵۶ - درباره سکوت و نطق سخن گفته؛ برای نمونه:

اگر پای در دامن آری چو کوه سرت ز آسمان بگذرد در شکوه زبان درکش ای مرد بسیار دان که فردا قلم نیست بر بی زبان صدف وار گسوه شناسان راز دهن جز به لؤلؤ نکرند باز

فراوان سخن باشد آگنده گوش نصیحت نگیرد مگر در خموش

چو خواهی که گویی نفس بر نفس حلاوت نیایی ز گفتار کس

نسباید سخن گفت ناساخته نشاید بریدن نینداخته تسامل کنان در خطا و صواب به از ژاژخایان حاضر جواب

کم آواز هرگز نبینی خجل جوی مشک، بهتر ز یک توده گل

حذر کن ز نادان ده مرده گوی چو دانا یکی گوی و پرورده گوی

صد انداختی تیر و هر صد خطاست اگر هوشمندی، یک انداز و راست چرا گوید آن چیز در خفیه مرد که گر فاش گردد، شود روی زرد؟

مکن پیش دیوار غیبت بسی نبود کز پش گوش دارد کسی درون دلت ششهر بند است راز نگر تا نبیند در شهر باز

از آن مسرد دانا دهان دوخته ست که بیند که شمع از زبان سوخته ست (۲۴) ایبات هفتم و هشتم شعر، باز گوینده این دو سخن از مولای متقیان هستند:

الف: «وَمَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَهُ.» و سعدی با گفتن «ژاژخایان»، این عبارت را در نظر دارد. ب: «وَمَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطْوُهُ.» و سعدی می‌گوید: «کم آواز هرگز نبینی خجل». خجل شدن، از ملزومات خطا کاری است.

و بقیه ابیات، مفهوم بسیاری از سخنان حضرت علی - علیه السلام - را باز می گوید که در آغاز این مبحث و نیز قسمت مربوط به تذکرة الاولیا درج شد.

باز در جای می گوید که تکش رازی را با غلامان گفته بود و بعد از مدتی، در بازار، آن راز را یافته و به علت خشمگین شدن دستور داده بود تا جلاد، سرهای غلامان را به تیغ بردارد. بقیه ماجرا چنین است:

یکی زان میان گفت و زنهار خواست

مکش بندگان را، گناه از تو خاست

تو اول نیستی که سرچشمه بود

چو سیلاب شد، پیش بستن چه سود؟

تو پیدا مکن راز دل بر کسی

که او خود بگوید بر هر کسی

جواهر به گنجینه داران سپار

ولی راز را خویشتن پاس دار

سخن تا نگویی، برو دست هست

چو گفته شود، یابد او بر تو دست

سخن دیوبند است در چا و دل

به بالای کام و زبانش مهل

توان باز دادن ره نره دیو

ولی باز نتوان گرفتن به ریو

تو دانی که چون دیو رفت از قفس

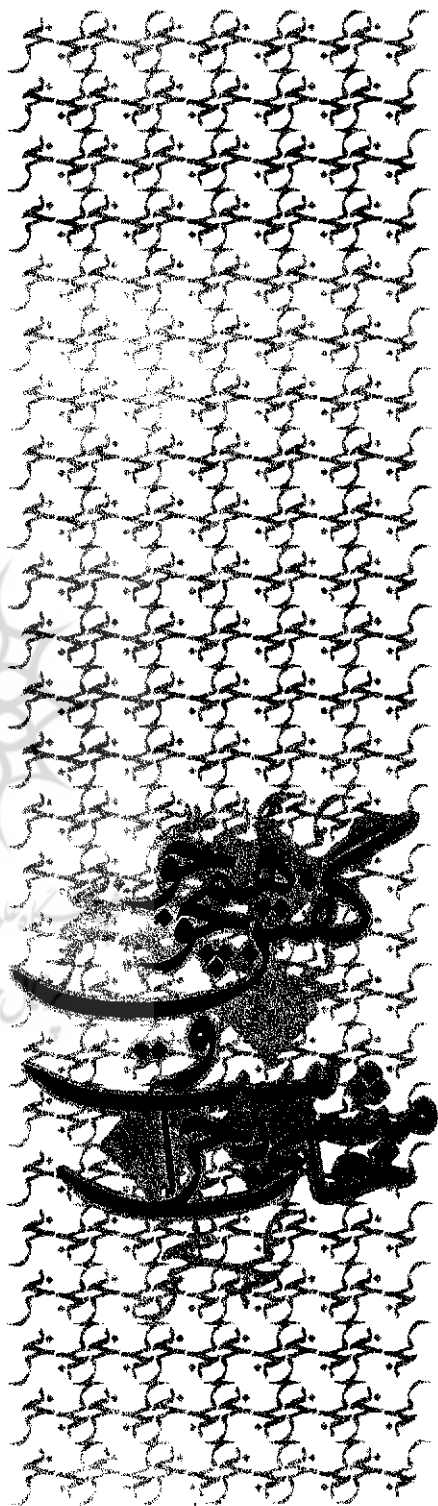
نیاید به لاحول کس باز پس

یکی طفل بردارد از رخس بند

نیاید به صد رستم اندر کمند

مگو آنکه گر برملا او فتند

وجودی از آن در بلا او فتند



به دانای دهقان چه خوش گفت زن
 به دانش سخن گوی یا دم مزن
 مگوی آنچه طاقت نداری شنود
 که جو کشته گندم نخواهی درود
 چه نیکو زده است این مثل بِزَهْمَن
 بود حرمت هر کس از خویشان
 نباید که بسیار بازی کنی
 که مرقیمت خویشان بشکنی
 چو دشنام گویی، دعا نشنوی
 بجز کشته خویشان ندروی (۲۵)

همه این ابیات، توصیه به سکوت است و
 خصوصاً بیتهای آغازین تا بیت پنجم ترجمه این
 کلام مولای متقیان است:
 «الکلام فی وثاقک ما لم تتکلم به صرّت فی
 وثاقه فاخزن لسانک كما تخزن ذهبک و
 ورقک قرّب کلمة سلبت نعمة و جلبت نعمة»
 سخن در بند توست تا بر زبانش نرانی، و چون
 گفتی اش، تو در بند آنی. پس زبانت را چنان
 نگهدار که درمت را و دینار. چه بسا سخنی که
 نعمتی را بود و نعمتی را جلب نمود. (۲۶)
 و نیز می گوید:

یکی خوب خلق و خَلَق پوش بود
 که در مصر یک چند خاموش بود
 خردمند مردم ز نزدیک و دور
 به گردش چو پروانه جویان نور
 تفکر شبی با دل خویش کرد
 که پوشیده زیر زبان است مرد
 اگر همچین سر به خود در برم
 چه دانند مردم که دانشورم؟

سخن گفت و دشمن بدانت و دوست
 که در مصر نادان تر از وی هموست
 حضورش پریشان شد و کار زشت
 سفر کرد و بر طاق مسجد نوشت
 در آینه گر خویشان دیدمی
 به بسی دانشی پرده ندریدی
 چنین زشت از آن پرده برداشتم
 که خود را نکوروی پنداشتم
 کم آواز را باشد آوازه تیز
 چو گفتمی و رونق نماندت، گریز
 تو را خاموشی ای خداوند هوش
 وقار است و ناهل را پرده پوش
 اگر عالمی، هیبت خود میر
 و گر جاهلی، پرده خود مدر
 ضمیر دل خویش منمای زود
 که هر گه که خواهی، توانی نمود
 ولیکن چو پشیمان شود راز مرد
 به کوشش نشاید نهان باز کرد
 قلم سر سلطان چه نیکو نهفت
 که تا کارد بر سر نبودش، نگفت
 بهایم خموشند و گویا بشر
 زبان بسته بهتر که گویا بشر
 چو مردم سخن گفت، باید به هوش
 و گرنه شدن چون بهایم خموش
 به نطق است و عقل آدمیزاده فاش
 چو طوطی سخنگوی نادان مباش
 به نطق آدمی بهتر است از دواب
 دواب از تو به گر نگویی صواب (۲۷)
 این ابیات، عنایت به این سخنان از

امیرالمؤمنین (ع) دارد:

«وَمَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطْوُهُ» (۲۸)

«إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ» (۲۹) هر دو

عبارت پیش تر ترجمه شده است.

در جاهای مختلف مثنوی، از جمله

صفحات ۳۶، ۷۶، ۷۹، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۱۱۱،

۱۶۲، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۴۶، ۳۱۷، ۳۲۰، ۴۴۸، ۴۸۰،

۵۱۱، ۶۲۵-۶۲۴، به مناسبتهای مختلف درباره

سکوت، و نطق سخن رفته است؛ از آن جمله

است:

گفت هان ای سُخرگان گفت وگو

وعظ گفتار زبان و گوش جو

پنبه اندر گوش حسّ دون کنید

بند حسّ از چشم خود بیرون کنید

پنبه آن گوش سرّ، گوش سِراست

تا نگردد این کرّ، آن باطن کرّ است

بی حسّ و بی گوش و بی فکرّت شوید

تا خطّاب اِرجعی را بشنوید

تابه گفت وگویی بیداری دری

تو زگفت خواب بویی کی بری؟

سیر بیرونی ست گفت وگویی ما

سیر باطن هست بالای سما

حسّ خشکی دید کز خشکی بزاد

عیسی جان پای بر دریا نهاد

گفت وگویی ظاهر آمد چون غبار

مذّتی خاموش خو کن، هوش دار (۳۰)

همه این ابیات که از زبان وزیر مکرانگیز و

برای ایجاد تفرقه در میان ابنای مسیحیت بیان

شده، در توجیه سکوت است؛ و هم ابیات ذیل:

لقمه و نکته ست کامل را حلال

تو نه ای کامل، مخور، می باش لال

چون تو گوشتی، او زبان، نی جنس تو

گوشها را حق بفرمود آنصتوا

کودک اول چون بزاید شیرنوش

مذّتی خاموش باشد جمله گوش

مذّتی می بایدش لب دوختن

از سخن، تا او سخن آموختن

ور نباشد گوش و تی تی می کند

خویشتن را گنگ گیتی می کند

کر اصلی کش نبود آغاز گوش

لال باشد، کی کند در نطق جوش؟

زان که اول سمع باید نطق را

سوی منطق از ره سمع اندر آ

أَدْخِلُوا الْأَبْيَاتَ مِنْ أَبْوَابِهَا

وَأَطْلُبُوا الْأَغْرَاضَ فِي أَسْبَابِهَا

نطق کان موقوف راه سمع نیست

جز که نطق خالص بی طمع نیست

مبدع است او، تابع استاد نی

مسند جمله، ورا اسناد نی

باقیان، هم در جزف، هم در مقال

تابع استاد و محتاج مثال (۳۱)

و نیز در شرح حال بازرگان، که به خاطر

حرف زدن، طوطی دلبندش را از دست داد،

گوید:

من پشیمان گشتم، این گفتن چه بود؟

لیک چون گفتم، پشیمانی چه سود؟

نکته ای کان جست ناگه از زبان

همچو تیری دان که جست آن از کمان

بازتاب
کلام علی (ع)
در باره سکوت

شماره ۱۲ و ۱۱ ۳۱

وانگردد از ره آن تیر ای پسر
بند بساید کرد سیلی راز سر
چون گذشت از سر، جهانی را گرفت
گر جهان ویران کند، نبود شگفت (۳۲)
و باز:

قافیہ اندیشم و دلدار من
گویدم مندیش جز دیدار من
حرف چه بود تا تو اندیشی از آن؟
حرف چه بود؟ خار دیوار رزان
حرف و صوت و گفت را بر هم زخم
تا که بی این هر سه با تو دم زخم
آن دمی کز آدمش کردم نهان
با تو گویم، ای تو اسرار جهان
آن دمی را که نگفتم با خلیل
وان غمی را که ندانند جبریل
آن دمی کز وی مسیحا دم نزد
حق ز غیرت نیز بی ما هم نزد
چونک عاشق اوست، تو خاموش باش
او چو گوشت می کشد، تو گوش باش
بند کن چون سیل سیلابی کند
ورنه رسوایی و ویرانی کند
من ز شیرینی نشستم روئش
من ز پُری سخن هستم خمش (۳۳)
طلبکاران احمد خضریه در هنگام جان
دادن او گرد آمده بودند. با این حال، شیخ دستور
می دهد از کودک حلوا فروش، به نسیه، حلوا
بخرند، و این امر نیز اعتراض باطنی آن غریمان
را برمی انگیزد. «کودک حلوا فروش» گریه
می کند و بحر بخشایش را به جوش می آورد؛ تا

از جانب شخصی، به اندازه طلب طلبکاران، پول
به حضور شیخ می فرستند که قرضهایش را ادا
کند. مولوی از زبان احمد خضریه می گوید:
ماندناستیم، ما را عفو کن

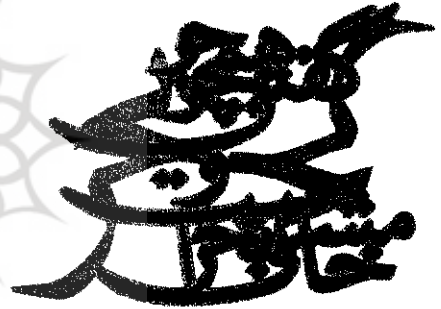
بس پراکنده که رفت از ما سخن
ما که کورانه عصاها می زنیم
لاجرم قندیلها را بشکنیم (۳۴)
و:

چونک غیب و غایب و روپوش به
پس دهان ببرند و لب خاموش به
ای برادر، دست بردار از سخن
خود خدا پیدا کند علم لدن (۳۵)
و هم:

آنصتوا را گوش کن، خاموش باش
چون زبان حق نگشتی، گوش باش
ور بگویی، شکل استفسار گو
باشان شاهان تو مسکین وار گو (۳۶)
و باز:

صبر و خاموشی جذوب رحمت است
وین نشان جستن، نشان علت است
آنصتوا بپذیر تا بر جان تو
آید از جانان جزای آنصتوا
گر نخواهی نکس پیش این طیب
بر زمین زن ز و سر را ای لبیب
گفت افزون را تو بفروش و بخر
بذل جان و بذل جاه و بذل زر
تا ثنای تو بگوید فضل هو
که حد آرد فلک بر جاه تو (۳۷)

ز اندرونم صد خموش خوش نفس
 دست بر لب می‌زند، یعنی که بس
 خامشی بحر است و گفتن همچو جو
 بحر می‌جوید تو را، جو را مجو
 از اشارت‌های دریا سرر متاب
 ختم کن، واللّهُ اعلم بالصّواب^(۳۸)
 همه ابیات و بسیاری از ابیات دیگر که به
 خاطر پرهیز از اطالة کلام نوشته نشد، دعوت به
 خاموشی و امر به سکوت است، که منشأ آن،
 سخنان بلند پایه مولای متقیان می‌باشد که سرمایه
 مولانا و دیگران شده، و الحق نیکو ذخیره‌ای از



این سرمایه اندوخته‌اند.

و در موارد دیگر، مولانا چنین توصیه
 می‌کند:

این سخن شیر است در پستان جان
 بی‌کشنده خوش نمی‌گردد روان
 مستمع چون تشنه و جوینده شد
 واعظ ار مرده بود، گوینده شد
 مستمع چون تازه آمد بی‌ملاط
 صد زبان گردد به گفتن گنگ و لال^(۳۹)

و باز از زبان مریدان همان شیخ مزور که به
 عمد در را به روی مردم بسته و دل‌های آنان را
 خسته کرده بود، می‌گوید:

جمله گفتند ای حکیم رخنه جو
 این فریب و این جفا با ما مگو...
 دیو را نطق تو خامش می‌کند
 گوش ما را گفت تو هوش می‌کند
 گوش ما هوش است چون گویا تویی
 خشک ما بحر است چون دریا تویی^(۴۰)
 و نیز:

آن دم نطقت که جزو جزو هاست
 فایده شد کلّ کلّ خالی چراست؟
 تو که جزوی، کار تو بی‌فایده‌ست
 پس چرا در طعن کلّ آری تو دست؟
 گفت را اگر فایده نبود، مگو
 و ر بود، اهل اعتراض و، شکر جو^(۴۱)
 و باز:

پس کلام پاک در دل‌های کور
 می‌نپاید، می‌رود تا اصل نور
 وان فسوس دیو در دل‌های کز
 می‌رود چون کفش کز در پای کز^(۴۲)
 و با این ابیات، مولانا می‌فرماید هر جا که
 لازم باشد، باید سخن گفت؛ و به قول سعدی:
 دو چیز طیره عقل است، دم فرو بستن
 به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی
 که منشأ این ابیات، حدیث ذیل است:

«الْأَخْبَرُ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ
 فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ»^(۴۳)
 در صفحات ۷۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۳۵ از
 مصباح الهدایه، در باب سکوت سخن رفته
 است. مثلاً در صفحه هفتاد و دو، یکی از اثرات
 پرخوری را پرگویی دانسته و مذمت کرده، و در

بازتاب
 کلام علی (ع)
 درباره سکوت

صفحه ۱۶۳، صورت خلوت را مجموعه چند گونه مخالفت نفس و ریاضت دانسته و یکی از آن ریاضتها را سکوت یافته؛ و در جای دیگر نوشته: «... باید که همواره زبان را از مکالمت با خلق نگاه دارد؛ چه، آفات کلام بسیار است؛ چنانکه در حدیث است که معاذ جبل را رسول - صلی الله علیه و سلم - پرسید که أَنْوَاعُ بَمَا تَنَكَّلُمُ بِهِ؟ جواب داد: که هَلْ تَكِبُّ النَّاسَ عَلَيَّ مَتَأَخِرِهِمْ إِلَّا حَصَائِدَ السِّنِّيهِمْ. و چگونه عاقل سکوت را شعار و دثار خود نسازد؟ و حال آن است که در آن هیچ آفت متوقع نبود. و کلام را اگر حَسَن بُود و اگر قبیح، از آن آفتی خالی نباشد؛ چه، نفس را مادام تا به کمال تزکیه نرسیده باشد و اصول صفات وی منقلع نگشته، در اظهار کلام حَسَن حَظِّی و شربی تمام بود و ظهور صفت اعجاب و تغلیظ حجاب از آن متوقع آمده است، که عمر بن عبدالعزیز هرگاه که مکتوبی نوشتی و الفاظ و عبارات آن را به نظر استحسان مطالعه کردی، در حال آن را بدریدی و به عبارتی دیگر بنوشتی، تا به حسن کلام مُعْجَب نشود. و اما کلام قبیح شک نیست که مستلزم تبعات و مستعقب عقوبات بود. پس طریق نجات و سلامت از این آفات، جز سکوت و صموت نیست و صَحَّتْ مقام توبت، جز به سکوت میسر نشود؛ چنان که سهل عبدالله گفته است: لَا يَصِحُّ الشُّكُوتُ إِلَّا بِمَلَازِمَةِ الْخُلُوتِ وَلَا يَصِحُّ التَّوْبَةُ إِلَّا بِالشُّكُوتِ. حق - سبحانه - در قِصَّة زکریا و یحیی - علیه السلام - خاموشی زکریا را دلیل حصول مطلوب و آیت مراد او گردانیده؛ آنجا

که گفت: أَيَّتَكَ أَنْ لَا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا. و در قِصَّة مریم و عیسی - علیه السلام - خاموشی مریم را مقدمه نطق عیسی گردانید. تا ز اَوَّل خمش نشد مریم

در نیامد مسیح در گفتار و همچنانکه نطق عیسی بعد از سکوت مریم پدید آمد، عیسی دلِ طالب وقتی به نطق در آید که نخست مریم نفس از حدیث ساکن شود. (۴۴)

و در بقیه موارد نیز توصیه به سکوت دارد و از قول بعضی از مشایخ می گوید:

السَّلَامَةُ عَشْرَةٌ أَجْزَاءٍ تَسَعَةٌ فِي الصَّمْتِ وَ وَاحِدٌ فِي الْفُرْقَانَةِ. (۴۵)

همان گونه که ملاحظه می شود، عبارات این کتاب نیز - که در حقیقت تکرار مطالب عرفانی پیشین است - با تأثیر پذیری از سخنان امیرالمؤمنین علی (ره)، راه نجات را در سکوت و صموت می داند.

پی نوشت ها

- ۱- کشف المحجوب هجویری به تصحیح ژوکوفسکی، انتشارات طهوری، چاپ سوم، تهران ۱۳۷۳، ص ۴۱.
- ۲- رضی، سید شریف، نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، کلمات قصار: شماره ۳۴۹، ص ۴۲۳.
- ۳- کشف المحجوب، صص ۱۵۷-۱۵۶.
- ۴- نهج البلاغه، همان، کلمات قصار: شماره ۲۸۹.
- ۵- کشف المحجوب، ص ۴۳۲.
- ۶- نهج البلاغه، همان، نامه ۳۱.
- ۷- نهج البلاغه، همان.

- ۸- کشف المحجوب، همان، ص ۴۶۵.
- ۹- نهج البلاغه، همان، کلمات قصار: شماره ۱۸۲.
- ۱۰- تذكرة الاوليا، عطار نيشابوري، به تصحيح محمد استعلامی، انتشارات زوار چاپ يازدهم، تهران ۱۳۷۹، ص ۱۵۰.
- ۱۱- همان، ص ۱۶۶.
- ۱۲- نهج البلاغه، همان، کلمات قصار: شماره ۲۸۹.
- ۱۳- همان، ص ۲۰۵.
- ۱۴- همان، ص ۲۲۷.
- ۱۵- همان، ص ۳۲۷.
- ۱۶- همان، ص ۳۹۷.
- ۱۷- همان، ص ۴۸۰.
- ۱۸- همان، ص ۶۱۲.
- ۱۹- همان، ص ۶۸۳.
- ۲۰- همان، ص ۷۰۴.
- ۲۱- نهج البلاغه، همان، خطبة ۳۷.
- ۲۲- نهج البلاغه، همان، نامه ۳۱.
- ۲۳- نهج البلاغه، همان، کلمات قصار، شماره ۷۱.
- ۲۴- سعدی، مصلح الدین، کلیات سعدی، تصحيح محمد علی فروغی، بوستان، ص ۳۴۳.
- ۲۵- همان، ص ۳۴۴.
- ۲۶- نهج البلاغه، همان، کلمات قصار: شماره ۳۸۱.
- ۲۷- کلیات سعدی، بوستان، ص ۳۴۵.
- ۲۸- نهج البلاغه، همان، کلمات قصار: شماره ۳۴۹.
- ۲۹- همان، شماره ۷۱.
- ۳۰- بلخی، جلال الدین محمد، مثنوی، تصحيح نیکلسون، دفتر اول، ص ۳۶.
- ۳۱- همان مأخذ، ص ۸۰.
- ۳۲- همان، ص ۸۱.
- ۳۳- همان، صص ۸۴-۸۵.
- ۳۴- همان، دفتر دوم، ص ۱۹۸.
- ۳۵- همان، دفتر اول، ص ۱۶۲.
- ۳۶- همان، دفتر دوم، ص ۳۱۷.

- ۳۷- همان، دفتر سوم، ص ۴۴۸.
- ۳۸- همان، دفتر چهارم، ص ۳۹۹.
- ۳۹- همان، دفتر دوم، ص ۹۴.
- ۴۰- همان، دفتر اول، ص ۳۶.
- ۴۱- همان، ص ۷۶.
- ۴۲- همان، دفتر دوم، ص ۹۴.
- ۴۳- نهج البلاغه، همان، کلمات قصار: شماره ۴۷۱.
- ۴۴- مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، عزالدین کاشانی، به تصحيح جلال الدین همایی، نشر هما، چاپ چهارم، تهران ۱۳۸۲، صص ۱۶۸-۱۶۷.
- ۴۵- همان: ص ۲۳۵.

منابع و مأخذ

- ۱- رضی، سید شریف، نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، چاپ بیستم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.
- ۲- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، کشف المحجوب، به تصحيح ژوکوفسکی، طهوری، چاپ سوم، تهران ۱۳۷۳.
- ۳- عطار، فریدالدین، تذكرة الاوليا، به تصحيح مجد استعلامی، زوار، چاپ يازدهم، تهران ۱۳۷۹.
- ۴- سعدی، مصلح الدین، کلیات سعدی، تصحيح محمد علی فروغی، تهران ۱۳۶۲، انتشارات امیرکبیر.
- ۵- مولوی بلخی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، به تصحيح رینولد نیکلسون، نشر قلم، چاپ هفتم، تهران ۱۳۷۴.
- ۶- کاشانی، عزالدین محمود، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، به تصحيح جلال الدین همایی، نشر هما، چاپ چهارم، تهران ۱۳۸۲.

بازتاب
کلام علی (ع)
در باره سکوت

شماره ۱۳ و ۱۴ ۳۵